

تحلیل پارادایم فمینیسم؛ تأملاتی در باب روش، روش‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی نظریه فمینیستی

داکتر محمدحنیف طاهری*

چکیده

متد، متدولوژی، ایستمولوژی و اُتولوژی فمینیستی، از جمله عناصر اصلی و سازنده اندیشه فمینیستی‌اند؛ به گونه‌ای که دیگر مباحث مربوط به فمینیسم مبتنی بر این شاخص‌ها و متأثر از این عناصر بنیادی است. این مقاله، در صدد تبیین چهار مقوله روش، روش‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی نظریه فمینیسم است. فمینیسم، به مثابه یک پارادایم و سنت فکری مدرن و پسامدرن، که در حوزه‌های مختلف فلسفه، سیاست، حقوق، اخلاق، به‌ویژه علوم اجتماعی و انسانی حضور به هم رسانده، مدعی متد، متدولوژی، ایستمولوژی و اُتولوژی خاص (فمینیستی) است و از این منظر، به جهان علم و اندیشه و اجتماع می‌نگرد. بر این پایه، فمینیست‌ها روش، روش‌شناسی، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی موجود و رایج را ظالمانه و مردم‌محور پنداشته و آن را به چالش گرفته‌اند. توصیه علمی و استراتژی مطالعاتی آن‌ها در پارادایم فمینیسم، پیروی از متد فمینیستی در قلمرو جهان

* نویسنده و پژوهشگر.

اجتماعی و به‌طور کلی، حوزه شناخت و اندیشه‌ورزی است.

واژگان کلیدی: فمینیسم، پارادایم، متد، متدولوژی، ایپستمولوژی، اتنولوژی.

مقدمه

در این نوشتار، روش، روش‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی فمینیسم به‌عنوان یک فلسفه و اندیشه برخاسته از جهان مدرن، مورد بحث قرار گرفته است. فمینیسم به‌مثابه نظریه و گفتمان فلسفی، سیاسی، حقوقی، اخلاقی و جنبش اجتماعی، یکی از جریان‌ها و سنت‌های فکری رایج و پرطرفدار زنان در دنیای جدید و معاصر است. نفوذ و گستره وسیع این اندیشه در جهان امروز از یک‌سو و به‌چالش‌گرفتن بسیاری از ارزش‌های دینی و انسانی «زن» از سوی دیگر، اهمیت مطالعه و بررسی این موضوع را دو چندان نموده است. آنچه که ارزش و اهمیت پژوهش در این موضوع را برجسته‌تر می‌سازد، بررسی ابعاد، سطوح و لایه‌های پنهان و ناپیدای این اندیشه است؛ امری که از چشم جامعه «زنان» پوشیده مانده است؛ از این‌رو، در تحلیل‌ها و تفسیرها، نوعاً زیرساخت‌ها، بنیادها، دلالت‌ها و شاخصه‌های اصلی تفکر فمینیستی به‌عنوان اندیشه‌ای که مدعی طرفداری از برابری، تساوی و تشابه زن و مرد در حقوق سیاسی و اجتماعی است، مورد غفلت واقع می‌شود. این پژوهش در حد وسع، به تحلیل و بررسی چهار مقوله زیربنایی روش، روش‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی فمینیسم پرداخته است. روش تحقیق فمینیستی در قلمرو روش تحقیق کیفی و به تعبیر دیگر، از مصادیق بارز روش تحقیق کیفی است. فمینیست‌ها روش تحقیق کمی را که روش مسلط و غالب در تحقیقات علم مدرن و به‌ویژه روش حاکم در پارادایم پوزیتیویسم (اثبات‌گرایی) است، برنمی‌تابند؛ زیرا در روش تحقیق کمی، کنش معنادار انسانی و از جمله رفتار معنادار و تجربه خاص زنان قابل فهم نیست. بدین‌سان، این روش تحقیق کیفی است که از فهم و منظر خاص زنانه پرده برداشته، رویکرد فمینیستی را به‌عنوان یک متدولوژی تحقیق، مورد توجه قرار داده است. قبل از ورود به مباحث اصلی، به پرسش اساسی این بحث اشاره می‌کنم؛ پرسشی که ضرورت ورود به این بحث را توجیه و هموار

می‌کند. شاید مهم‌ترین پرسش این موضوع این باشد که اصولاً چرا در باره نظریه فمینیسم باید تحقیق کرد؟ جورج ریتزر، جامعه‌شناس آمریکایی، این پرسش به ظاهر ساده را مطرح کرده که خود حاوی چند پرسش بنیادی مهم دیگر است. همین پرسش ساده، نیروی محرک نظریه فمینیستی معاصر به‌شمار می‌رود. پرسش‌های اساسی مورد نظر عبارت‌اند از: «در باره زنان چه می‌دانیم؟» به عبارت دیگر، زنان در تحقیقات انجام‌گرفته کجا هستند؟ در صورت عدم حضور آن‌ها در این تحقیقات، دلیل عدم حضورشان چیست؟ و در صورت حضور، موقعیت‌شان را چگونه تجربه می‌کنند؟ چه نقشی در آن موقعیت دارند؟ آن موقعیت برای‌شان چه معنایی دارد؟ (ریتزر، ۱۳۹۲: ۴۶۱). این‌گونه پرسش‌هاست که نظریه فمینیستی را سامان می‌دهد و در ادبیات فمینیست‌ها، متدولوژی و اپیستمولوژی فمینیستی را تولید می‌کند. فمینیست‌ها و جامعه‌شناسان فمینیست در صدد اثبات روش، روش‌شناسی، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی زن‌محور هستند که معرفت‌رویکرد زنانه در عرصه جهان اجتماعی و انسانی است؛ روش‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی متمایز از روش‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی موجود و رایج. به‌نظر می‌رسد فمینیست‌ها در اثبات مدعای‌شان، یعنی ارائه و تثبیت متدولوژی و اپیستمولوژی فمینیستیک، با چالش‌هایی مواجهند و اثبات مدعای آن‌ها به این آسانی‌ها نیست. به عبارت دیگر، آن‌ها در ارائه متدولوژی خاص (زنانه) به جامعه علمی مستندات کافی و ادله وافی و قانع‌کننده ارائه نکرده‌اند. در ادامه، مطالب این تحقیق را در دو گفتار سامان می‌دهیم. گفتار نخست، مفهوم‌شناسی، تبیین نظریه فمینیستی و سابقه فمینیسم است. گفتار دوم، به بررسی متدولوژی، اپیستمولوژی و انتولوژی پارادایم فمینیستی اختصاص دارد که به اجمال مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱. ترمینولوژی، تیپولوژی و پیشینه تاریخی نظریه فمینیستی

۱-۱. مفهوم و چیستی نظریه فمینیستی

واژه فمینیسم (Feminism) هم‌چون مفهوم دموکراسی، فاقد یک تعریف متفق‌القول در جهان پسا مدرن است. بسیاری از فمینیست‌ها بر این نکته اصرار دارند که واژه فمینیست در

تعریف واحدی نمی‌گنجد. با این حال، فمینیسم به معنای کلی عبارت است «از تشویق و ترویج فعالانه حقوق زنان، خصوصاً حق رأی آن‌ها و البته بیش از پیش حق برخورداری از برابری با مردان در همه شئون زندگی» (لیپست، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۰۱۶). به نظر می‌رسد روش درست در تعریف این واژه، مراجعه به فرهنگ لغات و دائرةالمعارف‌هاست.

یکی از فرهنگ‌نویسان در تعریف مفهوم فمینیسم آورده است: «فمینیسم که از واژه فرانسوی «فم» (Femme) به معنای «زن» گرفته شده و معنای لغوی آن طرفداری از «زن» است، نام نهضتی است که در اواخر قرن نوزدهم برای تساوی حقوق سیاسی و اجتماعی زنان با مردان در اروپا آغاز شد و به تدریج در سراسر جهان گسترش یافت» (طلوعی، ۱۳۸۵: ۷۲۸). بر طبق این رویکرد، فمینیسم جنبش آزادی زنان است که به طور عمده پس از جنگ جهانی اول در اروپا آغاز شد و به نوبت خود، گام جدیدی به سوی آزادی‌های دموکراتیک گردید و نتایج عادلانه‌ای در پی داشت؛ مانند مزد مساوی در برابر کار مساوی (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰، ج ۴: ۲۸۱۸). اکنون نوبت آن است که به تحلیل نظریه فمینیستی اشارتی داشته باشیم. نظریه فمینیستی چیست؟ ریتزر در تعریف این نظریه نوشته است: «نظریه فمینیستی بخشی از یک رشته پژوهش در باره زنان است که به طور ضمنی، یا رسمی، نظام فکری گسترده و عامی را در باره ویژگی‌های بنیادی زندگی اجتماعی و تجربه انسانی از چشم‌انداز یک زن، ارائه می‌کند» (ریتزر، ۱۳۹۲: ۴۵۹-۴۶۰). به سخن دیگر، نظریه فمینیستی در صدد است تا الگویی از تجربه بشری را با دیدگاه طرفداری از زنان ارائه دهد. به اعتقاد او، نظریه فمینیسم از سه جهت متکی به زنان است. نخست آن‌که «موضوع» عمده تحقیق و نقطه شروع همه بررسی‌هایش، موقعیت (یا موقعیت‌ها) و تجربه‌های زنان در جامعه است. دوم آن‌که این نظریه زنان را به عنوان «موضوع‌های» کانونی در پروسه تحقیق در نظر می‌گیرد؛ یعنی در صدد آن است که جهان را از دیدگاه (یا دیدگاه‌های) متمایز زنان در جهان اجتماعی نگاه کند. سوم این‌که نظریه فمینیستی دیدگاه انتقادی و فعالانه‌ای به سود زنان دارد و در پی آن است که جهان بهتری را برای زنان بسازد که به نظر آن‌ها بدین ترتیب جهان برای بشریت نیز بهتر خواهد شد (ریتزر، ۱۳۹۲: ۴۶۰). این، تحلیلی است که ریتزر از ایده فمینیستی ارائه

می‌دهد. چنانچه یک جامعه‌شناس فمینیست جهان اجتماعی را از چشم‌انداز و منظر خاص زنان توصیف می‌کند. این توصیف، به تولید منظر خاص زنان و فمینیستیک می‌انجامد که محصول‌اش نظریه و پارادایم فمینیسم است.

۲-۱. تیپولوژی نظریه‌های بنیادی فمینیستی

به‌طور کلی سه دیدگاه در زمینه نظریه‌های فمینیستی قابل طرح است که به اجمال اشاره می‌شود:

نظریه‌های تفاوت: این نظریه‌ها بر آن است که جایگاه و تجربه زنان در بیش‌تر موقعیت‌ها، با جایگاه و تجربه مردان در همان موقعیت‌ها تفاوت دارد.

نظریه‌های نابرابری: این نظریه‌ها مدعی است جایگاه زنان در بیش‌تر موقعیت‌ها، نه تنها متفاوت از جایگاه مردان، بلکه از آن کم‌بهرتر و با آن نابرابر است (جایگاهی که از آن به فرادستی مردان و فرودستی زنان یاد می‌شود).

نظریه‌های ستمگری: این نظریه‌ها می‌گوید: زنان علاوه بر نابرابری و تفاوت داشتن از مردان، تحت ظلم و ستم نیز قرار دارند؛ یعنی تحت قیدوبند، تابعیت، تحمیل، سوءاستفاده و بدرفتاری مردان به‌سر می‌برند (ریترز، ۱۳۹۲: ۴۶۹). رویکرد ستمگری، به جهت ستم بر زنان و تحت انقیاد قراردادن آن‌ها بیش‌تر واکنش تند فمینیست‌های رادیکال هم‌چون سیمون دوبوار فرانسوی را در پی داشته است.

۳-۱. دو مفهوم جنس و جنسیت

از نظر جامعه‌شناسان، بین دو واژه «جنس» و «جنسیت» تمایز و تفاوت وجود دارد. به‌طور کلی، آن‌ها از اصطلاح «جنس»^۱ به آن دسته از تفاوت‌های کالبدی و فیزیولوژیک اشاره می‌کنند که بدن مرد و زن را تعریف و مشخص می‌سازند (یعنی مفهوم جنس به تمایز کالبد و فیزیکی مرد و زن اشاره دارد). در مقابل، «جنسیت»^۲ به تفاوت‌های روان‌شناختی،

1. Sex.

2. Gender.

اجتماعی و فرهنگی دو جنس مذکر و مؤنث مربوط می‌شود (گیدنز، ۱۳۸۷: ۱۵۶). از نظر جامعه‌شناسان، مفهوم جنسیت به افکار و مفاهیمی در بارهٔ مردانگی و زنانگی مربوط می‌شود که به صورت اجتماعی برساخته می‌شوند و ضرورتاً محصول مستقیم زیست‌شناختی یک فرد نیست. به تعبیر دیگر، جنسیت و جنس، دو مفهومی‌اند که برساخته می‌شوند و محصول ذهنیت و برساخت جامعه است. آنتونی گیدنز، از جامعه‌شناسان معاصر انگلیسی، معتقد است در سال‌های اخیر تعدادی از جامعه‌شناسان به جای این‌که جنس را محصول عوامل زیست‌شناختی و جنسیت را نتیجهٔ یادگیری فرهنگی بدانند، این استدلال را مطرح می‌کنند که ما هم جنس و هم جنسیت را محصولاتی در نظر بگیریم که به صورت اجتماعی برساخته می‌شوند؛ پس نه فقط جنسیت یک آفریدهٔ اجتماعی است که بدن انسان (جنس) نیز دستخوش نیروهایی اجتماعی است که به شیوه‌های گوناگون به آن شکل می‌بخشند و آن را تغییر می‌دهند (گیدنز، همان: ۱۶۰). اندیشهٔ فمینیسم که در صدد مبارزه با نابرابری جنسیتی است، این برساختهٔ اجتماعی را بر نمی‌تابد؛ لذا برابری جنسیتی از خواسته‌های اصلی فمینیست‌ها و بدین‌سان مقابله با نابرابری جنسیتی و تفاوت مرد و زن، از جمله اهداف آنان در گرایش‌ها و نحله‌های مختلف فمینیسم است. با تأمل در موضع و رویکرد فمینیستی، روشن می‌شود که عقبهٔ تئوریک فمینیسم به‌مثابهٔ یک پارادایم در جهان مدرن، «سوبژکتیویسم» دکارتی است. دکارت به‌عنوان پدر فلسفهٔ جدید، از تقدم سوژه بر ابژه سخن گفت. این تفکر (تقدم سوژه بر ابژه)، در غالب جریان‌ها و اندیشه‌های مدرن و پسامدرن، از جمله نظریهٔ فمینیسم، نفوذ دارد.

۴-۱. مفهوم «تجربهٔ زنان»

مفهوم و اصطلاح دیگری که در روش‌شناسی تحقیق فمینیستی کاربرد فراوان دارد، واژهٔ «تجربهٔ زنان» است. در طول بیست سال گذشته، مفهوم تجربهٔ زنان در کنش سیاسی آنان، تقاضاها و اشکال مقاومت آنان، نقش محوری داشته است. تجربهٔ زنان مفهوم تحلیلی است که شکل‌دهندهٔ نقد فمینیسم از اشکال سلطهٔ علم است. «فمینیست‌ها معتقدند زمانی که «تجربهٔ مردان» به‌عنوان تجربهٔ انسانی تلقی شود، نظریه‌ها، مفاهیم، روش‌شناسی‌ها، اهداف پژوهش و دانش حاصل از آن، زندگی اجتماعی و تفکرات انسانی را دچار اعوجاج می‌کند» (ایمان،

۱۳۹۱: ۱۷۰). چرا این‌گونه است؟ برای این‌که تجربه زنان به‌عنوان تجربه انسانی در تحقیقات علمی مورد انکار یا غفلت قرار گرفته است؛ بنابراین، باید در استراتژی تحقیق، تجربه زنان به‌عنوان تجربه انسانی مورد شناسایی و عمل قرار گیرد.

۵-۱. مفهوم «تفاوت» و آن‌تروپولوژی فمینیستی

یکی از مفاهیم مرکزی فمینیست‌ها، خصوصاً فمینیست‌های پست‌مدرن، مفهوم «تفاوت» (Difference) است. فمینیست‌ها به تفاوت دو جنس مذکر و مؤنث اعتقادی ندارند و از تشابه و یک‌سان‌نگاری و برابری آن‌ها سخن می‌گویند. به‌نظر می‌رسد پارادایم فمینیسم به تئوری انسان‌شناسی مدرن که به تئوری برابری، همانندی و همسانی انسان معروف است (Uniformity of man theory)، عطف توجه دارد. این نظریه، در مقابل تئوری انسان‌شناسی ماقبل مدرن، یعنی تئوری انسان‌های ناهمسان، متفاوت و نابرابر (Different People of Theory) است که در فلسفه سیاست و انسان‌شناسی کلاسیک و ماقبل تجدد رایج بود. بدین‌سان، فمینیست‌ها، به نظریه انسان متفاوت عقیده‌ای ندارند و از نظریه انسان همسان و برابر دفاع می‌کنند. بر پایه این دیدگاه، فمینیست‌ها از متدولوژی، اپیستمولوژی و انتولوژی متفاوت سخن می‌گویند. متدولوژی متفاوت از متدولوژی مسلط بر جهان علم و دانش. انسان‌شناسی فمینیستی هم انسان‌شناسی همسان و برابر است؛ یعنی برابری و تساوی کامل زن و مرد. نظریه انسان‌شناسی انسان برابر و یک‌سان، یکی از دستاوردهای مثبت فلسفه حقوق و سیاست جدید در جهان مدرن است و ارزش‌های هم‌چون دموکراسی، حقوق بشر، آزادی، حق انتخاب حاکم و حق رأی (مردم‌سالاری) را در پی دارد.

۶-۱. پیشینه تاریخی

به یک معنا، همیشه یک نوع چشم‌انداز و منظر فمینیستی وجود داشته است. هرکجا زنان تحت انقیاد بوده‌اند- که تقریباً همیشه و در همه‌جا چنین بوده است- زنانی نیز بوده‌اند که این موقعیت را تشخیص داده و به‌صورتی آن را مورد اعتراض قرار داده‌اند. نخستین آثاری که تاریخ رسمی فمینیسم را روشن و مشخص می‌سازد، در دهه ۱۶۳۰ منتشر شده است (ریترز،

پیشین: ۴۶۴). بر این اساس، فمینیسم به اندازه سابقهٔ تابعیت زنان قدمت دارد؛ زنانی که تقریباً همیشه و همه‌جا تحت ستم بوده‌اند. نوشته‌های فمینیستی از ۱۶۳۰ تا سال ۱۷۸۰، به صورت اعتراض‌های جسته و گریخته ولی دائمی بوده است. از ۱۷۸۰ تا زمان کنونی، این نوشته‌های جنبهٔ انتقادی حادی پیدا کرده و نویسندگان هرچه بیش‌تری در عرصه‌های گوناگون انتقادی در این زمینه قلم‌فرسایی کرده‌اند (ریتزر، ۱۳۹۲: ۵۱۴)؛ اما به شکل رسمی‌تر، آغاز جنبش‌های فمینیستی و رواج این واژه به معنای امروزی آن، به اواخر قرن نوزدهم نسبت داده می‌شود. در این زمان بود که واژه فمینیسم پدید آمد و به سرعت رواج و مقبولیت یافت. مکتوبات اولیه‌ای که در دفاع از آزادی زنان منتشر شد، معمولاً توسط سیاسیون طرح می‌شد؛ مثل نظریهٔ برابری زن و مرد در کتاب «کنیز کردن زنان» یا «انقیاد زنان» که در ۱۸۶۹ توسط جان استوارت میل، فیلسوف سیاسی و لیبرال، نوشته و به پارلمان انگلستان پیشنهاد شد (بیات و دیگران، ۱۳۸۱: ۴۲۴-۴۲۵). تأکید میل بر این نکته بود که زنان شایستگی و لیاقت‌های زیادی دارند که در اثر آموزش می‌توانند به جایگاه واقعی خود در اجتماع برسند. بدین جهت، کتاب «کنیز کردن زنان» جهش عمده‌ای در حرکت‌های فمینیستی و به‌خصوص «فمینیسم لیبرال» ایجاد کرد. البته این تحلیل، در مورد فمینیسم به شکل کنونی آن صادق است؛ اما شروع واقعی اندیشهٔ فمینیسم را می‌توان با انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹-۱۷۹۹) همزمان دانست (بیات و دیگران، همان: ۴۲۶).

۲. بررسی متد، متدولوژی، اپیستمولوژی و آنتولوژی نظریهٔ فمینیستی

۲-۱. روش

نخستین مسأله‌ای که در این بخش باید به آن اشاره کرد، بحث روش است. روش‌ها عبارت‌اند از «تکنیک‌هایی برای گردآوری شواهد و مدارک» (هاردینگ، ۱۹۸۷: ۱-۱۴)؛ تکنیک‌هایی که محقق را در سامان‌دهی و تنظیم پژوهش یاری می‌کنند. پژوهش‌گر به گردآوری شواهد و مدارک دست می‌زند تا مدعای مورد نظر خود را به اثبات برساند. بدین‌سان، روش‌شناسان باید به یاد داشته باشند که اگرچه روش بر راهنمایی دلالت دارد؛ اما

روش‌های تحقیق «واسط و پیامد عمل تحقیق هستند» (سایر، ۱۳۹۳: ۴).

بنابراین، روش‌ها به‌مثابه عمل یا اجرای پژوهش در نظر گرفته می‌شوند؛ چون «روش» یک موضوع عملی است (سایر، همان: ۴). هم‌چنین روش، مفروضاتی هستی‌شناسی و معرفت‌شناختی دارد. اتخاذ یک روش پژوهش بدون پرداختن به مفروضات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، محقق را با چالش مواجه می‌کند. بسیاری از پژوهش‌گران روش‌های پژوهش را به کار می‌گیرند، بی‌آن‌که اطلاع کامل و دقیقی از مفروضات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مورد قبول خود داشته باشند (صادقی فسائی و ناصر راد، ۱۳۹۰: ۸۲).

۲-۲. روش‌شناسی فمینیستی: تحقیق برای (به نفع) زنان

روش‌شناسی عبارت است از «نظریه و تحلیل در باره نحوه اجرای پژوهش» (هاردینگ، ۱۹۸۷: ۱-۱۴). به عبارت دیگر، روش‌شناسی توجیه‌کننده روشی است که داده‌ها را گردآوری و تحلیل می‌کند؛ لذا معرفت، محصول داده‌ها و تحلیل داده‌ها است (صادقی فسائی و ناصری راد، همان: ۸۵). روش‌شناسی فمینیستی در تحقیق علوم اجتماعی، پاسخی به یک سلسله از مشکلات، مانند نابرابری جنسیتی و تسلط مردان بر دنیای اجتماعی زنان بود که در دهه ۱۹۷۰ ظهور کرد. متدولوژی فمینیستی، در حقیقت توصیف روش‌شناسانه (متدولوژیکال) روشن از فمینیسم است که البته حاصل فمینیسم انتقادی است. هدف این روش‌شناسی، خلق ملاحظات کلی از تجربیات زنان و نمایش این تجربیات است. برای دستیابی به این هدف، محققان فمینیسم باید با روش‌شناسی موجود و مسلط بر علم که اساساً خصیصه مردم‌محور دارد، به چالش برخیزند و دیدگاه فمینیستی را به عرصه پژوهش علمی وارد سازند (ایمان، ۱۳۹۱: ۱۶۷).

پژوهش فمینیستی در طول سه دهه گذشته تأثیر مهمی بر روش‌شناسی علمی در حوزه مطالعات زنان گذاشته است. فمینیسم و تحقیق فمینیستی، در صف مقدم مبارزه بر علیه کم‌رنگ‌کردن و منفعل‌ساختن صدای زنان در جامعه قرار دارد و با دانش جنسیتی که زنان را فاقد قدرت ساخته و برای آنان نقش‌های زیرسلطه و فرودست را تعریف می‌کند، به مقابله برخاسته

است. شعار اصلی تحقیق فمینیستی این است که «تحقیق برای (For) زنان انجام می‌شود، نه در باره (About) آنان. بر اساس این ایده، تحقیق فمینیستی صرفاً متکی بر روش نیست؛ بلکه بیش‌تر متکی بر پارادایم و نظریه فمینیسم است؛ از این رو، تحقیق فمینیستی اساساً نظریه‌مدار یا نظریه‌مبنا است و به همین لحاظ، روش‌شناسی فمینیستی به میزان زیادی متأثر از نظریه فمینیستی است (ایمان، همان: ۱۶۲)؛ بدین ترتیب، این نظریه و اندیشه فمینیسم است که متد مورد نظر خود را در زمینه پژوهش، طراحی و ارائه کرده است. در این رویکرد، روش‌های پژوهش صرفاً «ابزار کار» نیست؛ چیزی که به تحقیق معنا می‌بخشد زیربنای نظری آن و دانش‌شناسی مورد استفاده در آن است. در طیف روش‌های تحقیق، روش‌های «اثبات‌گرا» که بیش‌تر حالت کمی دارند، بیش از سایر روش‌ها، علمی و بی‌طرف جلوه داده می‌شوند و به همین دلیل مورد اعتراض فمینیست‌ها قرار گرفته است؛ زیرا آن‌ها معتقدند این روش‌ها در پوشش علم در واقع دیدگاه مردم‌محورانه از جهان عرضه می‌کنند (آبوت و والاس، ۱۳۹۱: ۲۸۶). افزون بر این - همان‌گونه که اشاره شد - فمینیست‌ها ظاهراً روش‌های کیفی را ابزار بهتری برای پژوهش فمینیستی می‌دانند؛ زیرا روش کیفی، متضمن تساوی بیش‌تری میان پژوهش‌گر و پژوهش‌شونده است و امکان منظور شدن پژوهش‌شونده را در روند پژوهش فراهم می‌کند و پژوهش‌شوندگان را به موضوع‌های جدا از هم تبدیل نمی‌کند (آبوت و والاس، همان).

بدین ترتیب، به‌لحاظ متدولوژی، ایده فمینیسم یکی از پارادایم‌های^۱ پژوهشی است که در دوران معاصر مطرح و مورد توجه فیلسوفان اجتماعی قرار گرفته است. یکی از پرسش‌هایی که فمینیسم قدرت تحلیل و پاسخ‌گویی به آن را دارد، این پرسش است که آیا می‌توان روش‌های مورد استفاده علوم طبیعی را در علوم اجتماعی به‌کار برد؟ پاسخ فمینیسم به عنوان یکی از پارادایم‌های پژوهشی معاصر و پسامردن به پرسش فوق، منفی است. فمینیسم، دربرگیرنده دیدگاه‌های گوناگون است (بلیکی، ۱۳۸۹: ۱۷۵-۱۷۶) و با رویکردهای انتقادی،

۱. پارادایم، دارای یک چهارچوب مفهومی خاصی است که با آن جهان دیده می‌شود و در آن جهان توصیف می‌شود. برای آشنایی بیش‌تر، ر.ک: به: آلن اف. چالمرز، چستی علم، ص ۱۱۹. نکته دیگر این‌که ما در روش‌های تحقیق نه با یک پارادایم، که با پارادایم‌های مختلف مواجهیم. پارادایم‌ها هم قابل اثبات و مطلق نیستند؛ یعنی این‌که شما نمی‌توانید اثبات کنید که یک پارادایم ضرورتاً از دیگری برتر است. آن‌ها ضرورتاً اهم عقاید هستند. اما شکل پارادایم‌ها و انتخاب روش تحقیق برای ارتباطی است که شما بین فرضیه و داده برقرار می‌کنید. ر.ک: به: کریستین جی استربرگ، روش‌های تحقیق کیفی در علوم اجتماعی، ص ۲۴.

تفسیرگرایی و هرمنوتیک قرابت و هم‌سویی دارد.

الف) روش‌شناسی‌ها و گونه‌های مختلف تحقیق فمینیستی: روش‌شناسی فمینیستی، بر اساس تعدد در معرفت‌شناسی و نحله‌های فکری فمینیسم، واحد، یک‌دست و یک‌سان نیست؛ بلکه متعدد است؛ لذا بر اساس الگوهای پارادایمی و تجربیات موجود، تحقیقات فمینیستی متکی بر روش‌های مختلف و در طرح‌های گوناگون ارائه شده است. روش‌های قوم‌نگاری فمینیستی، پژوهش پیمایشی فمینیستی، پژوهش بین‌فرهنگی فمینیستی، تاریخ شفاهی فمینیستی، تحلیل محتوای فمینیستی، مطالعات موردی فمینیستی، پژوهش چندروشی فمینیستی و پژوهش اقدامی فمینیستی، از جمله روش‌های تحت قلمرو تحقیقات فمینیستی‌اند.

ب) تمایز متد تحقیق فمینیستی با متد تحقیق سنتی: به‌لحاظ روش‌شناختی، تحقیق فمینیستی از تحقیق سنتی کاملاً متمایز است. یکی از اعتراضات تحقیق فمینیستی به تحقیق سنتی این است که در تحقیق سنتی، آنچه به‌عنوان سؤال مهم که باید در تحقیق دنبال شود و پدیده اجتماعی که باید مورد تحقیق قرار گیرد، اساساً از سوی محققان مرد تعریف می‌شود. زندگی، تجربه‌ها، ایده‌ها و نیازهای زنان در تحقیقات سنتی غایب است و به همین لحاظ در دنیای زندگی می‌کنیم که دیدگاه مردان به‌عنوان دیدگاه (دیدگاه غالب)، معرفی می‌شود (ایمان، پیشین: ۱۷۸)؛ از این‌رو، فمینیست‌ها روش موجود و مسلط حاکم بر جهان علم را مردمحور و سنتی می‌دانند که این روش سنتی باید جای خودش را به روش مدرن فمینیستی بدهد تا علم و معرفت از منظر و چشم‌انداز زنان مورد تحقیق قرار گیرد. توصیه جایگزینی روش مدرن (فمینیستی) به جای روش سنتی (مردانه)، تقابل و تمایز این دو نوع روش را مورد توجه قرار می‌دهد.

ج) پیوند متد تحقیق فمینیستی با متد تحقیق کیفی: آن‌گونه که در مقدمه مقاله اشاره کردیم، متد تحقیق فمینیستی در قلمرو متد تحقیق کیفی مطرح می‌شود. به تعبیر دیگر، تحقیق فمینیستی با تحقیق کیفی ارتباط تنگاتنگ دارد و با تحقیق کمی ناسازگار است؛ زیرا تحقیق

کمی خواسته‌ها و مطالبات زنان، به‌ویژه جنسیت‌پژوهی را مورد توجه قرار نمی‌دهد. پژوهش فمینیستی بر نادیده‌گرفتن وضعیت زندگی زنان و سلطه مردان متمرکز است. معمولاً تحقیق فمینیستی و پژوهش کیفی به‌واسطه آن‌که روش‌های‌شان نیازها و نظرات زنان را بیش‌تر انعکاس می‌دهند، هم‌سنگ یکدیگر به‌شمار می‌آیند (فلیک، ۱۳۹۳: ۸۵). چرا تحقیق فمینیستی با تحقیق کمی ناسازگار است؟ تحلیل برخی از نویسندگان این است که این «تحقیق غالباً نظرات زنان را ناشنیده می‌گذارد، آن‌ها را به ابژه (شیء) بدل می‌کند و به‌جای این‌که آن‌ها را مشخصاً به چشم زن بنگرد، نگاهی فارغ از ارزش در مطالعات خود دارد؛ اما در تحقیق کیفی امکان شنیده‌شدن صدای زنان و تحقق اهداف آنان فراهم است» (فلیک، همان). پژوهش‌هایی که در قلمرو تحقیق کیفی قرار دارند، ناظر بر فهم و کنش معنادار انسانی است؛ لذا این نوع پژوهش، در تحقیقات فمینیستی کاربردهای زیادی دارد. در این نوع تحقیق، منظر و چشم‌انداز زنانه و فمینیستیک در مسائل اجتماعی قابل‌شناسایی و به‌کارگیری است؛ از این‌رو، محققان فمینیست از طریق ایجاد یک برنامه پژوهشی برای مطالعه موضوع جنسیت، روابط جنسیتی، نابرابری و نادیده‌گرفتن تنوع و گوناگونی، به‌بازاندیشی در روش‌های کیفی کمک کرده‌اند. این برنامه پژوهشی به‌طور هم‌زمان در سطح معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و روش‌های تحقیق تدوین شده و تأثیر ارزشمندی بر کل تحقیق کیفی داشته است (فلیک، همان: ۸۶)؛ بدین ترتیب، ارتباط عمیق و پیوند مستحکم تحقیق فمینیستی با تحقیق کیفی و پرورش تحقیق فمینیستی در دامن تحقیق کیفی، به رشد و بالندگی تحقیق کیفی مدد رسانده است.

د) مخالفت با وحدت روش علوم طبیعی و انسانی: از جمله بحث‌های مهم روش‌شناختی و فلسفه روش، مسأله وحدت روش و روش‌شناسی یک‌سان و به تعبیر دیگر، «وحدت متد و منطق» در علوم طبیعی و اجتماعی است. شکل‌گیری فلسفه علمی و علم مدرن (Science) در دوره رنسانس و عصر روشنگری (Enlightenment) در اروپای باختری، ریشه در همین نگرش دارد؛ یعنی اعمال روش علوم طبیعی در پژوهش‌های علوم اجتماعی و انسانی. اعتقاد به این باور در پارادایم‌های اثبات‌گرایی، از جمله اموری است که به صراحت گفته شده است. اکنون پرسش این است که نگاه پارادایم فمینیسم به موضوع وحدت روش چیست و فمینیست‌ها

به این پرسش چه پاسخی دارند؟ پاسخ نظریه فمینیستی به این پرسش که «آیا می‌توان روش علوم طبیعی را در علوم اجتماعی به کار برد»؟ منفی است و این نظریه، با جنبه‌هایی از نظریه انتقادی، تفسیرگرایی و هرمنوتیک هم‌پوشانی دارد (بلیکی، ۱۳۹۱: ۱۶۵)؛ بدین‌سان، فمینیسم در استراتژی پژوهشی خود مخالف پوزیتیویسم است و نظریه اثبات‌گرایی را در منطقی و متد تحقیق نمی‌پذیرد. سابقه تئوری وحدت «منطق و روش» به کنت و دیگر پوزیتیویست‌های حلقه وین می‌رسد. کنت که پدر جامعه‌شناسی و پوزیتیویسم لقب گرفته، از کسانی است که به صراحت به این موضوع پرداخته است. کنت در مهم‌ترین اثرش (دروس فلسفه اثباتی)، که سرنوشت یگانه تاریخ را به ترقی ذهن بشری ارتباط می‌دهد، معتقد است این ترقی، سبب وحدت تمامی گذشته اجتماع بشری است و این دلیل بر آن است که در همه زمینه‌ها باید به شیوه واحدی اندیشید. آگوست کنت روش اثباتی را در همه علوم امروزی قابل اجرا می‌داند و از این رهگذر نتیجه می‌گیرد روشی که مبتنی بر مشاهده، آزمایش و اثبات قوانین است، باید در زمینه‌هایی که حتی امروز در اختیار الهیات و مابعدالطبیعه قرار دارند، نیز تعمیم داده شود. روش اثباتی، روشی است که اعتبار عمومی دارد و آن را هم در سیاست می‌توان به کار بست و هم در نجوم (آرون، ۱۳۷۰: ۱۰۳). کنت که معتقد به وحدت روش علوم طبیعی و انسانی بود، متد تحقیق علوم طبیعی و تجربی را به علوم انسانی و اجتماعی تعمیم می‌داد و به علوم انسانی و متافیزیک از منظر منطق و متد علوم طبیعی نگاه می‌کرد.

ه) **انتقاد تحقیق فمینیستی از علوم طبیعی مردم‌محور:** یکی از انتقادات فمینیست‌ها در قلمرو علوم طبیعی، ویژگی مردم‌محور بودن آن است. استدلال آن‌ها این است که ویژگی مردسالارانه علم اجتناب‌ناپذیر است. به باور آنان (به‌ویژه فمینیست‌های لیبرال)، بیش‌تر دانشمندان مرد هستند.^۱ علوم، مردان را بیش‌تر از زنان جذب و حفظ می‌کنند و مردان

۱. استدلال فمینیست‌ها در زمینه مردم‌محور بودن علوم به این نحو است که ما تا کنون در تمام یا بیش‌تر موقعیت‌های علمی با چهره‌های مرد روبه‌رویم. همیشه افراد سرشناس علم و فلسفه به مردان نسبت داده شده است؛ مثلاً همیشه بنیان‌گذاران علوم مختلف به پدران «پدران بنیان‌گذار»، معروفند و در هیچ دانشی از «مادر بنیان‌گذار» سخنی نرفته است. به تعبیر دیگر، ما در تاریخ هیچ علمی حتی با یک «مادر بنیان‌گذار» روبه‌رو نمی‌شویم، این، مردم‌محور بودن تاریخ علوم را می‌رساند و این‌که تا کنون تاریخ دانش در انحصار مردان بوده و از منظر و چشم‌انداز آن‌ها به جهان علم نگریسته شده است.

جایگاه‌های رهبری و قدرت را در سازمان‌های علمی در اختیار دارند. استدلال و به تعبیر بهتر، انتقاد دیگر فمینیست‌ها آن است که در طراحی و تفسیر تجربه‌ها یک نوع سوگیری وجود دارد. برای مثال: موش‌های آزمایشگاهی به‌کاربرده‌شده در آزمایش‌های یادگیری حیوانات، همیشه از جنس نر هستند (بلیکی، ۱۳۹۱: ۱۶۶-۱۶۷) مثال دیگر، سلطه بر طبیعت یا تخریب طبیعت است. تخریب محیط زیست به‌نظر بسیاری از فمینیست‌ها کاری اساساً مردانه است و میان کم‌ارج‌کردن طبیعت و ستم بر زنان پیوند وجود دارد. جهان‌بینی مردانه مبتنی بر سلطه‌جویی بر همه‌چیز و از جمله بر طبیعت است. زن و طبیعت در پروژه مدرن اُبژه‌هایی بودند که باید مورد استفاده قرار می‌گرفتند و کنترل می‌شدند. تأکید بر اندیشه عقلانی (عقلانیتی‌ابزاری) بود که بر مبنای آن از طبیعت نیز به‌عنوان ابزاری برای «ترقی» بشری (یعنی ترقی مردان) استفاده می‌شد (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۴۲۳).

بدین‌سان، این‌گونه نقدها و استدلال‌ها شامل این مسأله می‌شود که زنان به فواید علم دسترسی ندارند و این‌که پژوهش‌ها نه تنها به‌طور جدی به مسائل زنان نمی‌پردازند؛ بلکه علم، به ستم‌گری علیه زنان نیز کمک کرده است. آن‌ها به‌طور مشخص از دانش پزشکی نام می‌برند که در خدمت منافع مردان بوده و نابرابری‌های بین دو جنس را مشروعیت می‌بخشد (بلیکی، ۱۳۸۹: ۲۱۳). علم مدرن غربی، به‌رغم امتیازات فراوانی که دارد، منتقدانی هم دارد. به اعتقاد برخی از نویسندگان، علم به دلایل آشکار چیزی خوبی است. برق، آب آشامیدنی سالم، پنی‌سلین، واکسن‌ها، سفرهای هوایی و بسیاری از چیزهای دیگر به ما داده که همه به سود انسانیت است؛ اما در عین حال، این علم بی‌منتقد هم نیست؛ یعنی معایبی هم دارد. منتقدین علم غربی معتقدند، علم توانایی به بشر داده مثل تولید سلاح هسته‌ای و انهدام دسته‌جمعی که وضع ما (زندگی در دنیای ماقبل آن) بدون آن بهتر بود (اکاشا، ۱۳۸۸: ۱۷۵-۱۷۶).

ادعای برخی از فمینیست‌ها در انتقاد از علم و این‌که علم محل ایراد است، نیز مربوط به جنبه مردم‌محوری آن است؛ زیرا از نظر فمینیست‌ها، علم به‌طور ذاتی متمایل به مردان است و آن‌هایی که دارای اعتقادات دینی هستند، هم اغلب احساس می‌کنند که علم، ایمان‌شان را تهدید می‌کند و انسان‌شناسان بر مبنای این‌که علم غربی به‌طور تلویحی برتری خود را نسبت

به معرفت و باورهای فرهنگ‌های بومی در اطراف دنیا فرض می‌گیرد، آن را به تکبر متهم ساخته‌اند (اکاشا، همان: ۴۰). از این تفکر به سلطه و امپریالیسم علمی نیز می‌توان یاد کرد. علم‌زدگی یا علم‌گرایی از تعبیرات دیگری است که بیانگر این نکته است.

۳-۲. معرفت‌شناسی فمینیستی

معرفت‌شناسی می‌تواند به‌مثابه توجیه معرفت و باور در نظر گرفته شود. معرفت‌شناسی پژوهش «به مفروضاتی درباره چگونگی شناخت هرچه وجود آن پذیرفته شده است، اطلاق می‌شود» (صادقی فسائی و ناصری راد، پیشین: ۸۳). به تعبیر دیگر، مطالعه این‌که چگونه و چه چیزی را می‌توان مورد شناسایی قرار داد. گزاره‌های معرفت‌شناسی فمینیستی را به صورت زیر می‌توان بیان نمود.

۱-۳-۲. جایگزینی تجارب زنانه به جای تجارب مردانه

در حوزه اپیستمولوژی، معرفت‌شناسی فمینیستی تجارب زنان را جایگزین تجارب مردان به‌عنوان مبنایی برای معرفت قرار می‌دهد. بر اساس این رهیافت، زنان به‌دلیل داشتن تجربه کار مراقبتی^۱، فهم برتری از جهان اجتماعی دارند. از منظر فمینیست‌ها، تقابل‌های دوگانه سنتی، نظیر تقابل‌های ذهنی/عینی، عقل/احساس، واقعیت/ارزش، متخصص/غیرمتخصص و تفکیک بین فاعل شناسا(داننده) و متعلق شناخت(معلوم و اُبژه)، به‌عنوان بخشی از معرفت‌شناسی مردمحورانه، مردود است (بلیکی، ۱۳۹۱: ۲۰۱). به باور سندرا هاردینگ، شناخت‌شناسی‌های دارای دیدگاه فمینیستی، علم فمینیستی متمایزی را بر پایه نظریه فعالیت جنسی شده^۲ و تجربه اجتماعی قرار می‌دهند (هاردینگ، ۱۳۸۵: ۶۳۷). تلاش فمینیست‌ها این است که شناخت‌شناسی را با جنسیت پیوند دهند؛ لذا پژوهش‌گران فمینیست اصرار دارند تحقیق‌شان به نفع زنان و برای آنان باشد. آن‌ها تعهد سپرده‌اند تا جهان بهتری را برای زنان و در نهایت برای مردان بسازند.

1. Caring Labor.

2. Gendered Activity.

۲-۳-۲. غایب بودن زنان در تحقیقات علمی و معرفت‌شناسی رایج

در موضوع معرفت‌شناسی، فمینیست‌ها عقیده دارند استفاده انحصاری از مردان به‌عنوان محقق و سوژه‌های تحقیق و تأکید بر فعالیت‌های مردان، بیانگر نامرئی بودن زنان در این تحقیقات است؛ لذا برای انجام دادن تحقیق فمینیستی، موضع‌گیری‌های معرفت‌شناسانه متفاوتی متصور است، از جمله می‌توان به تجربه‌گرایی، نسبی‌گرایی و دیدگاه‌گرایی اشاره کرد (صادقی فسایی، ۱۳۸۹: ۱۹۲). به تعبیر دیگر، فمینیست‌ها خصلت تک‌بعدی علم را یادآور شده و معتقداند آنچه را که تا کنون دانش کلی، معتبر و مطلق در باره جهان می‌انگاشته‌ایم، دانشی تک‌بعدی است که تنها از تجارب، منافع و مصالح بخش قدرتمند و مسلط جامعه سرچشمه می‌گیرد. در این دانش، تجارب، دیدگاه‌ها و منافع زیردستان، به‌ویژه زنان، هیچ انعکاس ندارد. هرچند نقش این طبقه در تولید و بازتولید زندگی اجتماعی شاید مهم‌تر از مردان و بالادستان باشد؛ اما اندیشه‌ها و دیدگاه‌های‌شان غالباً در مجموعه معرفت‌ها و دانش‌های‌مان نادیده گرفته می‌شود (ریتزر، همان: ۵۱۸). به اعتقاد سندرا هاردینگ، فمینیست‌ها با شناسایی

بر پایه آنچه گفته شد، به این نتیجه می‌رسیم که ما در موضوع معرفت‌شناسی فمینیستی به یک نوع منظرگرایی می‌رسیم؛ منظر خاص زنانه و فمینیستیک. «منظرگرایی (پرسپکتیویسم) روش مسلط معرفت‌شناسی در زندگی معاصر است» که در رقابت با پارادایم پوزیتیویسم (به‌عنوان دیدگاه مسلط)، جایگزین آن شده است. مطابق منظرگرایی، فاعلان شناسایی هرگز مستقیماً به واقعیت به‌عنوان چیزی در ذات خود نمی‌نگرند؛ بلکه نگرش آن‌ها برخواسته از تمایلات شخصی، فرض‌ها و دانش پیشین آن‌ها است (فی، ۱۳۸۳: ۱۲۲). گرایش به رهیافت منظرگرایی معرفت‌شناختی، طرفدارانی زیادی دارد که می‌توان فمینیست‌ها را در عداد طرفداران آن قرار داد. نتیجه قطعی منظرگرایی معرفتی و فمینیسم معرفتی، نسبی‌گرایی معرفتی است. به تعبیر براین فی، سقوط بسیاری از افراد در کوره‌راه نسبی‌گرایی، چه از نوع معرفت‌شناختی و چه نهایتاً از نوع هستی‌شناختی آن، از منظرگرایی فروتنانه آغاز می‌شود (فی، همان: ۱۴۴-۱۴۵)؛ چنانچه همین نوع سقوط در وادی نسبی‌گرایی، در معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی فمینیستی به‌وضوح مشاهده می‌شود.

جنبه‌های مردم‌محورانه علم، در مقام جست‌وجوی شناخت‌شناسی مناسب برای علوم طبیعی و اجتماعی برآمدند و برای این مسأله، دو پاسخ عمده ارائه می‌کنند: تجربه‌گرایی فمینیستی و فمینیسم دیدگاهی (بلیکی، ۱۳۹۱: ۱۷۰).

۲-۴. هستی‌شناسی فمینیستی: تفاوت واقعیات و برساخته‌های مردانه و زنانه

در ادبیات پژوهش از هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و روش، تعاریف مختلفی ارائه می‌شود. هستی‌شناسی عبارت است از «نظریه عام در باره این‌که چه نوع چیزهایی یا جوهرهایی در جهان وجود دارند» و اشاره به گستره‌ای از هستی‌ها و روابطی است که درون حوزه خاص از معرفت و تخصص علمی پذیرفته می‌شود (بنتون و کرایب، ۱۳۸۴: ۲۱-۲۳). هستی‌شناسی پژوهش عبارت است از «مفروضات رویکرد خاصی از پژوهش اجتماعی در باره ماهیت واقعیت اجتماعی» و به‌طور خلاصه، هستی‌شناسی پژوهش توجیه راهبرد خاصی از پژوهش اجتماعی در باره ماهیت واقعیت اجتماعی است (صادقی فسایی و ناصری راد، پیشین: ۸۳). مدعای آنتولوژیکال (هستی‌شناسانه) پارادایم فمینیسم این است که جهان اجتماعی و طبیعی، هر دو برساخته‌های اجتماعی هستند و این جهان‌ها از سوی انسان‌هایی که در موقعیت‌های اجتماعی متفاوتی بوده و تجارب متفاوتی دارند (برای مثال، مردان و زنان)، به گونه‌های متفاوتی ساخته می‌شوند؛ بنابراین، واقعیت‌های چندگانه‌ای امکان‌پذیر است. از دیدگاه فمینیسم ضروری است که با تأکید بر برساخته‌های زنان در جهان، با این واقعیت که شکل‌های سلطه‌آمیز علم، این جهان‌ها را بر اساس یک دیدگاه مردانه ساخته است، مقابله کرد (بلیکی، ۱۳۹۱: ۲۰۱). این برساخته‌ها، می‌توانند تفاوت از برساخته‌های مردانه باشند؛ زیرا زنان در مورد ارتباطات اجتماعی از دیدگاه‌های متفاوتی برخوردارند. به تعبیر دیگر، آن‌ها فهم متفاوت و برداشت‌های متفاوتی دارند. چشم‌انداز و منظر متفاوت زنانه و مردانه، برساخته‌های متفاوت را رقم خواهد زد و واقعیات متفاوت را تولید خواهد ساخت؛ بنابراین، هستی‌شناسی فمینیستی تفاوت از هستی‌شناسی معمول و رایج است که مردانه خوانده می‌شود. طبیعی است که این هستی‌شناسی، مبتنی بر معرفت‌شناسی نسبی‌گرایانه فمینیستی است.

۳. تحلیل و نگاه انتقادی به متدولوژی فمینیستی

به نظر می‌رسد پاره‌ای از مدعیات فمینیست‌ها در موضوع ستم بر زنان و نادیده گرفته شدن حق آنان در بسیاری از موارد، درست است؛ اما این مدعا که متد تحقیق و متدولوژی مسلط و رایج علم را بر نمی‌تابند، قابل پذیرش نیست؛ زیرا روش، یک تکنیک است. تکنیک مردانه و زنانه ندارد. متد تحقیق چیست؟ تکنیک‌هایی که برای گردآوری و تحلیل داده‌های مرتبط با تعدادی سؤال و فرضیه تحقیق مورد استفاده قرار می‌گیرند، در واقع روش‌های تحقیق‌اند. برخی از متدولوژیست‌ها معتقدند روش‌ها در واقع همان ابزارهای گردآوری و تحلیل داده هستند؛ بنابراین، در تحقیق علمی، همه ابزارها و تکنیک‌هایی را که محقق در مراحل گردآوری و تحلیل داده‌های تحقیق که در خدمت پاسخ به پرسش‌ها یا آزمون فرضیات قرار خواهند گرفت و مورد استفاده قرار می‌دهد، روش‌های تحقیق هستند (بلیکی، همان: ۲۹)؛ چنانچه روش‌شناسی، استراتژی، برنامه کار، فرایند یا طرحی است که در پشت انتخاب ما از روش مورد استفاده در تحقیق نهفته است. روش‌شناسی در واقع انتخاب و استفاده محقق را به نتایج مطلوب متصل می‌کند (بلیکی، همان).

بدین‌سان، متدولوژی، افزون بر این‌که استراتژی و فرایند نظام‌مند یک تحقیق است، به حالت مکتب‌شده «روش» نیز اشاره دارد؛ پس روش‌شناسی صرفاً روش‌های جزئی و ساده تحقیق علمی را مورد توجه قرار نداده و به جریان‌ها و نگرش‌های کلی ایستمولوژی نیز عطف توجه دارد. آن‌گونه که ملاحظه می‌شود، با این تحلیل روش و روش‌شناسی چیزی نیست که خاص مردان یا زنان باشد. اگر متدولوژی موجود را مردمحور پنداشته و آن را ناقص بدانیم، همین اشکال بر متد فمینیستیک نیز وارد خواهد شد؛ زیرا این بار این مردان خواهند بود که متدولوژی فمینیستی را به چالش گرفته و آن را ناقص و خاص جامعه زنان تلقی خواهند کرد و از فقدان تجربه مردانه در پژوهش‌های علمی سخن خواهند گفت؛ بنابراین، نمی‌توان متدولوژی را بر پایه جنسیت تقسیم‌بندی نموده و روش‌شناسی یا معرفت‌شناسی موجود را به بهانه مردمحورانه بودن آن، به چالش گرفت. البته باید توجه داشت که این نکته در مجموع به معنای نادیده گرفتن منظر و دیدگاه زن در جهان اجتماعی

نیست؛ زیرا به باور ما دو جنس مذکر و مؤنث به تساوی از هویت انسانی برخوردارند و جنسیت، در هویت انسانی انسان دخالتی ندارد.

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین بحث این مقاله، بحث متدولوژی فمینیستی است که تقریباً به تفصیل مورد بحث قرار گرفت. متدولوژی فمینیستی در قالب تحقیق کیفی ایفای نقش می‌کند و با تحقیق کمی که قلمرو فعالیت‌اش بیش‌تر پارادایم اثبات‌گرایی است، ناسازگار است. به اعتقاد جامعه‌شناسان فمینیست، پژوهش‌های فمینیستی که از گونه‌های تحقیق کیفی است، ارائه‌کننده فهم برتر است؛ یعنی فهم بهتری کنش معنادار یا رفتار معنادار انسانی در این نوع تحقیق قابل شناسایی است. معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی فمینیستی به لحاظ فلسفی، مقدم بر روش و روش‌شناسی فمینیستی است؛ زیرا هر روش و روش‌شناسی‌ای مبتنی بر مبادی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه‌ای است که لزوماً باید مورد توجه پژوهش‌گر باشد. تحقیق یک محقق در صورتی می‌تواند از خصلت رئالیستیک، عالمانه و محققانه بودن برخوردار باشد که بر مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی مورد توجه خودش استوار باشد. به عبارت دیگر، پژوهش‌گر در استراتژی تحقیق خود به مبانی و پیش‌فرض‌های اعتقادی و فکری خود ملتزم باشد. به بیان دیگر، تحقیق‌اش در چارچوب پارادایم پذیرفته شده باشد؛ از این رو، پذیرفته نیست کسی که مثلاً در پارادایم پوزیتیویسم قرار دارد و در صدد اثبات مدعاهایی پوزیتیویستی است، از استراتژی تحقیق کیفی کمک بگیرد؛ زیرا پوزیتیویسم در قلمرو تحقیق کمی است که خروج از آن، گام‌نهادن در قلمرو تحقیق و حضور در میدان رقیب است. یا به عنوان مثال، پژوهش‌گری که در پارادایم تجربه‌گرایی قرار دارد، نمی‌تواند به استدلال‌های پارادایم عقل‌گرایی (راسیونالیسم) متمسک شود؛ زیرا فرض این است که پژوهش‌گر تجربه‌گرا، مبانی و بنیادهای هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه عقل‌گرایی را نپذیرفته است؛ بدین سان، به‌کارگیری محقق آمپرسیست از استدلال پارادایم عقل‌گرایی در رویکرد تجربی، موجب بی‌اعتباری تحقیق او خواهد شد. نکته دیگر این‌که از امتیازات تحقیق فمینیستی،

مخالفتش با وحدت روش علوم طبیعی و انسانی است که به آن اشاره شد. چنانچه از معایب آشکار تحقیق فمینیستی، نسبی‌گرایی در حوزه معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی است و سرانجام محتوم روش‌شناسی، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، فمینیستی نسبی‌گرایی در حوزه اندیشه‌ورزی است.

منابع

۱. آبوت، پاملا و والاس، کلا (۱۳۹۱)، جامعه‌شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران، نشر نی، چاپ نهم.
۲. آرون، ریمون (۱۳۷۰)، مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی (شرکت سهامی)، چاپ دوم.
۳. اکاشا، سمیر (۱۳۸۸)، درآمدی بر فلسفه علم، ترجمه ابوالفضل حقیری قزوینی، تهران، انتشارات امیر کبیر، کتاب‌های جیبی، چاپ اول.
۴. ایمان، محمدتقی (۱۳۹۱)، روش‌شناسی تحقیقات کیفی، قم، پژوهش‌گاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول.
۵. بلیکی، نورمن (۱۳۸۹)، استراتژی‌های پژوهش اجتماعی، ترجمه هاشم آقابیک‌پوری، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان، چاپ اول.
۶. بلیکی، نورمن (۱۳۹۱)، پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی، ترجمه سیدحمیدرضا حسینی، محمدتقی ایمان و سیدمسعود ماجدی، قم، پژوهش‌گاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول.
۷. بنتون، تد و یان کرایب (۱۳۸۴)، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران، نشر آگه.
۸. بیات، عبدالرسول و دیگران (۱۳۸۱)، فرهنگ واژه‌ها، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ دوم.
۹. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۰)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۴، تهران، کتابخانه گنج دانش.
۱۰. جی استربرگ، کریستین (۱۳۸۴)، روش‌های تحقیق کیفی در علوم اجتماعی، ترجمه احمد پوراحمد و علی شمعی، یزد، انتشارات دانشگاه یزد، چاپ اول.
۱۱. چالمرز، آلن اف (۱۳۸۲)، چیستی علم (درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی)، ترجمه دکتر سعید زیباکلام، تهران، انتشارات سمت، چاپ چهارم.
۱۲. ریتزر، جورج (۱۳۹۲)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی، چاپ هجدهم.
۱۳. سایر، آندرو (۱۳۹۳)، روش در علوم اجتماعی: رویکرد رئالیستی، ترجمه عماد افروغ، تهران، پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم.
۱۴. صادقی فسایی، سهیلا و محسن ناصری‌راد (۱۳۹۰)، عناصر بنیادین پژوهش کیفی در علوم اجتماعی:

- هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و روش، مجله مطالعات اجتماعی ایران، ناشر: انجمن جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، شماره ۲.
۱۵. صادقی فسایی، سهیلا (۱۳۸۹)، ضرورت نظریه‌پردازی در حوزه مسائل زنان از تحقیق تا نظریه، فصلنامه مطالعات راهبردی زنان، سال سیزدهم، شماره ۵۰.
۱۶. طلوعی، محمود (۱۳۸۵)، فرهنگ جامع سیاسی، تهران، علم، چاپ سوم.
۱۷. فلیک، اووه (۱۳۹۳)، درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی، چاپ هفتم.
۱۸. فی، برایان (۱۳۸۳)، پارادایم‌شناسی علوم انسانی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران، پژوهش‌کده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
۱۹. گیدنز، آنتونی و بردسال (۱۳۸۷)، جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاووشیان، تهران، نشر نی، چاپ دوم.
۲۰. لیپست، مارتین سیمور (۱۳۸۵)، دایره‌المعارف دموکراسی، ج ۲، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران، وزارت امور خارجه، کتابخانه تخصصی، چاپ سوم.
۲۱. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)، از جنبش تا نظریه: تاریخ دو قرن فمینیسم، تهران، نشر پژوهش شیرازه، چاپ سوم.
۲۲. هاردینگ، ساندر (۱۳۸۵)، از تجربه‌گرایی فمینیستی تا شناخت‌شناسی‌های دارای دیدگاه فمینیستی، در: لارنس کهون، از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم، ترجمه و ویراستاری، عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی، چاپ پنجم.
23. Harding. S. (1987) "Introduction: Is There a Feminist Method? ". In S. Harding (Ed), *Feminism and Methodology: Social Science Issues* Bloomington: Indiana University Press.